

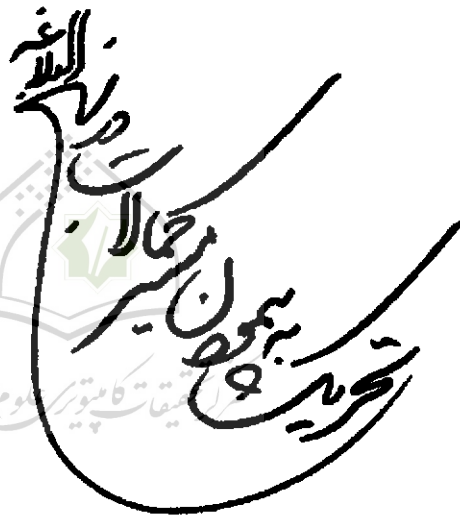


مرکز تحقیقات و توسعه مراکز اسلامی



امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - در سخنان مبارکش، چه آن سخنانی که در نهج البلاغه جمع آوری شده و چه در منابع دیگر، با طرق گوناگونی مردم را با واقعیات آشنا ساخته و تحریک به پیمودن مسیر کمالات فرموده است. و چون در این خطبه مبارکه انواعی از طرق ارشاد مشاهده می شود، لذا این بحث را در اینجا آوردیم.

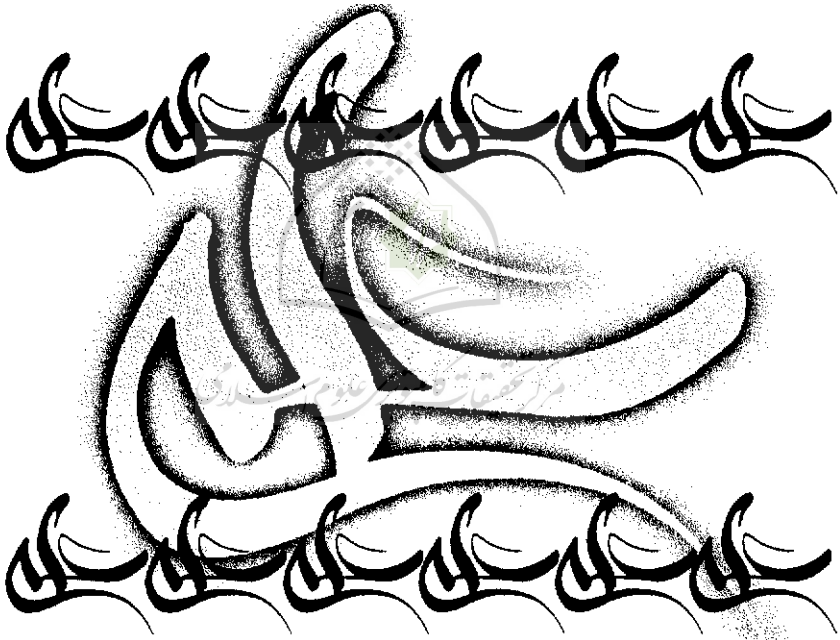
شخصیت انسانی - الهی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) در حدی از رشد و کمال است که همه گفتار و کردار و سکوت او دلیل واقعیات یا امواجی از واقعیات است. این قاعده کلی است که وقتی انسان در جاذبه کمال قرار گرفت، خود جلوه ای از کمال می گردد؛ چنان که با به فعلیت رسیدن عقل، جلوه ای از عقل می باشد. به همین جهت است که کوشش ما در این بحث برای اثبات عظمت سخنان آن بزرگ بزرگان، به وسیله پیروی از طرق متداول در افکار بشری نیست؛ یعنی نمی خواهیم اثبات کنیم که چون سخن امیرالمؤمنین (ع) از شرایط شکل اول قیاس مثلاً برخوردار است، پس صحیح و با عظمت است؛ زیرا همان گونه که اشاره کردیم، علی بن ابی طالب جلوه ای از کمال است که حجت و دلیل بودن را در ذات همان جلوه دارا می باشد. این ولی الله اعظم با چهار طریق (به اضافه حرکات و سکانات خود) مردم را ارشاد فرموده است: ۱- بیان اصول بنیادین ۲- توصیف واقعیات ۳- استدلال ۴- ارشاد.



خلاصه سخنرانی مرحوم
علامه محمد تقی جعفری

ارتباط شخصی امیرالمؤمنین با واقعیات و رفتار شخصی وی در زندگی مطالبی که بازگوکننده ارتباط شخصی امیرالمؤمنین (ع) با واقعیات و رفتار شخصی وی در زندگی است، به گروههایی تقسیم می‌گردد: گروه یکم، مطالبی است که رابطه او را با خدا بیان می‌کنند. بدان جهت که به اتفاق همه صاحب نظران علوم اسلامی، امیرالمؤمنین

را دیده‌ای؟) چنین پاسخ می‌دهد: **أفأعبد ما لا أرى؟! فقال وكيف تراه؟ فقال: لا تدرکه العیون بمشاهدة العیان و لكن تدرکه القلوب بحقایق الايمان.** آیا عبادت کنم چیزی را که نمی‌بینم! ذغلب برسید: چگونه خدا را می‌بینی؟ فرمود: خدا را چشمها با مشاهده عینی نمی‌بیند، ولی دلها با حقایق ایمان آن را درمی‌یابد.



تجسم یافته‌ای از قرآن بوده و شناخت او درباره قرآن و ایمان او به تمام محتویات آن در حد اعلای بوده است.

در مواردی متعدد از نهج البلاغه هم ارتباط مستقیم خود را با خدا توضیح داده است. از آن جمله:

۱. در آن هنگامی که ذغلب یمانی از او می‌پرسد که «هل رأیت ربک» (آیا پروردگارت

۲. اللهم أنك أنس الأنسین لأولیائک واحضرمم بالكفایة للمتوكلین علیك تشاهدتم فی سرائرهم و تطلع علیهم فی ضائرهم و تعلم مبلغ بصائرهم فأسرارهم لك مكشوفة و قلوبهم الیک ملهوفة. ان او حشتمم الغربية آنسهم ذكرک و ان صبت علیهم المصائب لجأوا الی الأستجارة بك علماً بان ازمة الامور بیدک و مصادرها عن قضائک.

خداوندان، تویی مأنوس ترین مأنوس ها با اولیائت و تویی حاضرترین آنان برای کفایت به امور توکل کنندگان بر تو. تویی که نهانیهای درون آنان را می بینی و به حال آنان در درونشان آگاهی. اندازه بیناییهای آنان را می دانی. اسرار پوشیده آنان برای تو آشکار و دلهایشان شیفته و بی قرار توست. اگر تنهایی در این دنیا به وحشتشان بیندازد، به یاد تو انس می گیرند و اگر مصائب روزگار بر سر آنان فرو ریزد، پناه به سوی تو می برند، زیرا آنان می دانند که زمام همه امور به دست توست و مبانی آنها به قضای توست.

گروه دوم، مطالبی است که رابطه علی (ع) را با جهان هستی توضیح می دهد. مطالب مربوط به این ارتباط چنین است که امیرالمؤمنین همه اجزاء و روابط موجود در جهان هستی را آیات الهی تلقی می کند و مطابق دستورات اکید قرآن، به شناخت جهان توصیه می نماید. در بعضی از نیایشهای **نهج البلاغه** اشاره به حقایق و پدیده های عالم طبیعت می نماید؛ مانند:

اللهم ربّ السّقف المرفوع والجوّ المكفوف....

پروردگارا، ای خدای آسمان برافراشته و فضای محدود و جمع آوری شده....

در سخنانی که در پاسخ سرزنش کننده دنیا فرموده است، این جملات وجود دارد: انّ الدّنيا دار صدق لمن صدقها و دار عاقية لمن عرف عنها و دار غنى لمن تزوّد منها و دار موعظة لمن اتّعظ بها، مسجد احبّاء الله و مصلى ملائكة الله

و مهبط وحى الله و متجر اولياء الله.

دنیا جایگاه صدق و حقیقت است، برای کسی که آن را به جای آورده است و جایگاه وصول به آرمانهاست، برای کسی که آن را بشناسد و جایگاه بی نیازی است، برای کسی که زاد و توشه از آن برداشته است و جایگاه پندگیری است، برای کسی که اندرز از آن بگیرد. این دنیا مسجد دوستان خداوند است و نمازگاه فرشتگان الهی و جایگاه فرود آمدن وحی خداوندی و تجارخانه اولیاء الله.

ملاحظه می شود که امیرالمؤمنین (ع) رابطه یک انسان کامل را با این دنیا، رابطه وسیله کمال با کسی که در صدد وصول به رشد و کمال است، معرفی می نماید. و در حقیقت، دنیا که عبارت است از سطوح جهان طبیعت در حال ارتباط با انسانی که دارای نیروها و ابعاد بسیار سازنده و عامل تکامل، واقعیتهای است که ارزش و عظمت آن وابسته به برداشتی است که انسان از زندگی خود در این دنیا دارد.

امیرالمؤمنین جمله ای دیگر در **نهج البلاغه** دارد که هیچ یک از فلاسفه و حکماء جمله ای به این محتوی با عظمت درباره رابطه انسان با دنیا نگفته اند. این جمله مختصراً چنین است:

التّاس فیها رجلان: رجل باع نفسه فیها فاوبقها و رجل ابتاع نفسه فاعتقها.

مردم در این دنیا بر دو صنفند: صنف یکم کسانی هستند که خود را در این دنیا فروختند و آن را هلاک ساختند. صنف دوم کسانی هستند که خود را مالک شدند و آن را آزاد ساختند.

تفسیر این جمله مختصر، یک مجلد کتاب مستقل نیاز دارد که به خوبی توضیح داده شود. می‌گوید: اگر حیات آدمی انسان‌محوری بوده باشد، یعنی انسان یک جزء ناآگاه از طبیعت نباشد که هستی و نیستی او در بازیگاه طبیعت بی‌اصل و هدف باشد، باید شخصیت انسانی خود را از جبر ناپودکننده بگیرد و آن را در مسیر رشد و کمال آزاد بسازد.

و در آن جملات از نهج البلاغه که پستیها و ناهنجاریهای دنیا به میان آمده است، در حقیقت، مقصود پستیها و ناهنجاریهای ارتباط مردم با دنیاست که آن را جایگاه وصول به هدف مطلق زندگی تلقی می‌کنند و آن را مورد پرستش قرار می‌دهند و خود را در زر و زیور و مزیایای نسبی دنیا چنان غوطه‌ور می‌سازند که گویی این دنیا مقدمه یک حیات جاودانی است.

گروه سوم، مطالبی است که رابطه امیرالمؤمنین را با انسانها بیان می‌نماید.

رابطه امیرالمؤمنین با انسانها، با در نظر گرفتن هویت و مختصات انسانها قابل درک و توضیح است.

امیرالمؤمنین این موجود را یک جاندار دارای ابعاد و استعدادهای متنوع می‌بیند که اگر به وسیله تعلیم و تربیت و ارشاد، آن ابعاد و استعدادها را در راه هدفهای انسانی - الهی به فعلیت نرساند، پست‌ترین و ضعیف‌ترین موجودات است؛ و اگر آن نیروها را در تقویت

خود طبیعی به کار بیندازد، دژنده‌ترین و مضرترین جانوران است. اما از دیدگاه الهی، انسان موجودی است که در هدف اعلای آفرینش، منظور خداوندی بوده و مادامی که او خود را با اختیار خود از مجرای حیات که چشمه‌سار جاری به اقیانوس ابدیت است، بیرون نیاورده، از همه جهات باید مورد محبت و نوازش و احترام قرار بگیرد. در یکی از جملات چنین فرموده است:

أنا أريدكم لله و أنتم تريدوني لأنفسكم.

من شما را برای خدا می‌خواهم، شما مرا برای خودتان می‌خواهید.

یعنی من شما را از دیدگاهی خیلی بالاتر از آنچه که تصور می‌کنید، می‌نگرم؛ من شما را جلوه گاه مشیت الهی می‌دانم؛ محبت به شما را محبت به خدا تلقی می‌کنم؛ ظلم به شما را ظلم به خدا می‌بینم؛ شما مرا وسیله‌ای برای خودکامگیها و هواپرستیهای خود تلقی می‌کنید.

انواع ارشاد

ارشادهایی که در نهج البلاغه آمده است، انواع گوناگون دارد:

۱- ارجاع به سرگذشت بشری. ۲- نشان دادن نتایج عمل به قوانین انسانی. ۳- تحریک به سوی هدف اعلای زندگی. ۴- ارائه واقعیات.

بیان واقعیات با اصول و قوانین بنیادین

با نظری دقیق به سخنان امیرالمؤمنین (ع) در نهج البلاغه، مطالبی که مطرح می‌شود، یا خود به

شکل اصول و قوانین بنیادین است که درباره جهان و انسان و ارتباط آن دو با یکدیگر در رابطه انسانها با همدیگر و رابطه خدا با جهان و انسان مطرح شده است، و یا مسائلی مطرح می شود که مستند به اصول و قوانین بنیادین است. این استناد گاهی صریح و پیوسته به مسئله ای است که مطرح شده است و گاهی بیان مسئله به طوری است که با شفافیت و صیقلی بودن خود، آن اصول و قوانین را نشان می دهد. ما نمونه هایی از آنها را که صریحاً در سخنان امیرالمؤمنین آمده است، می آوریم:

یک - جریان قانونی انحراف از حق و خودکامگی: دانه های فسق و فجور در درون کاشتند، با فریبکاری آبیاری اش کردند، پشمانی و نکبت و وای وای گفتن را درو کردند. (زرعوا الفجور و سقوه الغرور و حصدوا الثبور).
دو - قانون حرکت در مسائل اجتماعی:

توفیق یافت کسی که با بال و پر حرکت کرد، یا دست از حرکت برداشت و خود و دیگران را راحت کرد. (افلح من نهض بجناح او استسلم فأراح).

سه - قانون حق و باطل: آن فرد و جامعه ای را که حق سودی نبخشد، باطل تباهش خواهد ساخت. (الا و انه من لا ینفعه الحق یضره الباطل).

چهار - حق فقط با جدیت و تلاش قابل وصول است. (لا یدرک الحق الا بالجد).

پنج - تخلف و تمرد از ارشاد و رهبری عالم خیرخواه و مهربان موجب حسرت و پشیمانی

است. (فان معصية النَّاصِحِ الشَّفِيقِ الْعَالِمِ الْمُجْرَبِ تُوْرثُ الْحَسْرَةَ وَ تَعْقِبُ التَّدَامَةَ).

شش - ماکیاولی گری، با تقوی و انسانیت مربوط به خدا متضاد است. (قد یرى الحول القلب وجه الحيلة و دونه مانع من امرالله و نهیه).

هفت - آغاز آشوبها، معلول هواها و خودکامگی هاست. (أما بدء وقوع الفتن أهواء تتبع).

هشت - حق محض روشن است و باطل محض نیز واضح است و باعث تشویش مغزهای ضعیف در آمیختن حق با باطل است که بهترین وسیله سلطه گران است. (فلو ان الباطل خلس من مزاج الحق لم یخف علی المرتادین. و لو ان الحق خلس من لبس الباطل انقطعت عنه السن المعاندين و لكن یؤخذ من هذا ضغث، و من هذا ضغث فیمزجان...).

نه - آن پایان زمانی که گذشت لحظات آن را کوتاه می کند و عبور ساعت آن را از بین می برد، امتداد کوتاهی است. (و ان غاية تنقصها اللحظة و تهدمها الساعة لجدیرة بقصر المدة).

ده - هیچ اصلاحی درباره دیگران با فاسد ساختن شخصیت خود، منطقی نیست. (و لکنی لاری اصلاحکم با فساد نفسی).

یازده - رهبری برای اصلاح جامعه است، نه ستم بر آن؛ اگرچه خود رهبر در رنج و مشقت بیفتد. (والله لا سلمن ما سلمت امور المسلمین و لم یکن فیها جور الا علی خاصة...).

دوازده - آرزو تفکر عقلایی را راکد و

یادآوری هدف نهایی زندگی را به فراموشی می سپارد. آرزو موجب فریب و آرزوکننده فریب خورده است. (و اعلموا انّ الامل یسهی العقل و ینسی الذکر فاکذبوا الامل فانه غرور و صاحبه مغرور).

سیزده - از محبوب ترین بندگان خداوند کسی است که خداوند او را در خودشناسی و خودسازی یاری کند. (انّ من احبّ عبادالله الیه عبداً اعانه الله علی نفسه).

چهارده - سنت خداوندی چنین است که قدرتمندان روزگاران را پس از مهلت و رفاه می شکند و شکست استخوانهای امتها را پس از مشقتها و آزمایشها جبران می نماید. (فانّ الله لم یقضم جبّاری دهر قطّ الا بعد تمهیل و رخاء و لم یجبر عظم احد من الامم الا بعد ازل و بلاء).

پانزده - محاسبه و توزین نفس آدمی ضروری است. اگر خود او هم به این محاسبه نپردازد، قانون هستی و مشیت هستی آفرین این محاسبه را درباره او انجام می دهد. (عبادالله، زنوا انفسکم من قبل ان توزنوا و حاسبوها من قبل ان تحاسبوا).

شانزده - تحرّک و جنبشهای اجتماعی وقتی که روی می آورند، ابهام انگیزند و هنگامی که پشت می گردانند، آگاهی بخش می شوند و مردم هشیار را متنبه می سازند. در موقع روی آوردن، ناشناخته هستند و در هنگام پشت کردن، شناخته می شوند. (انّ الفتن اذا اقبلت شهت و اذا ادبرت نسبت، ینکرن مقبلات و یعرفن مدبرات).

تحریک به پیمودن
مسیر کمالات
در نهج البلاغه

شماره ۱۲/۱۳۹

هفده - عالم حقیقی کسی است که هویت و ارزش خود را بشناسد، و جاهل ترین انسانها کسی که هویت و ارزش خود را درک نکنند. (العالم من عرف قدره و كفى بالمرء جهلاً ان لا يعرف قدره).

هجده - هرگز به وسیله ظلم موفق به پیروزی نخواهیم شد.

أتأمرونی ان اطلب النصیر بالجور فیمن ولّیت علیه! واللّه لا اطور به ما سمر سمیر و ما امّ نجم فی السماء نجیما.

آیا به من دستور می دهید که به وسیله ظلم، پیروزی را به مردمی که زمامداری آنان را به عهده گرفته ام، طلب کنم؟! سوگند به خدا، مادامی که در این دنیا داستان گویی داستان بگوید و ستاره های در دنبال ستاره های در آسمان حرکت کند، من پیرامون ستم نخواهم گشت. علوم

نوزده - وای بر این ساختمانهای آباد و خانه های پر زور و زیور که درون آنها حقوق جانهای آدمیان مراعات نمی شود.

ویل لسلککم العامرة و الدور المزخرفة الّتی لها اجنحة كأجنحة النسور و خراطیم کخراطیم الفیلة من اولئک الّذین لا یسندب قتلهم و لا یفقد غائبهم.

وای بر این کوچه های آبادتان و خانه های پر زر و زیورتان که بالهایی مانند بالهای کرکس ها در آورده و خرطومهایی مانند خرطومهای فیل؟ وای بر این ساختمانهای فریبنده با آن کشته شدگانی که دادخواهی از خون آنان نمی شود و آوارگان جست و جو نمی شوند.

بیست - یک جامعه رشد یافته، جامعه ای است که در اصلاح مردم و در ریشه کن کردن ظلم، رهبر و زمامدارش را یاری کند.

ایها الناس اعینونی علی انفسکم و ایم الله لا نصفن المظلوم من ظالمه و لا قودن الظالم بجزامته حق آورده منهل الحق و ان کان کادها.

مردم! برای اصلاح حالتان مرا یاری کنید. سوگند به خدا، داد مظلوم را از ظالم خواهیم گرفت و یقه ظالم را گرفته، او را کشان کشان به سرچشمه حق وارد خواهیم کرد؛ اگر چه کراهت داشته باشد.

این اصول و قوانین، نمونه ای از کلیات بنیادین است که ما آنها را از برخی خطبه ها استخراج کردیم و چنانکه در اول مبحث متذکر شدیم، همه مسائلی که این کلیات بنیادین در آنها مطرح شده اند، قابل ترکیب با اشکال منطقی استدلالی می باشد.

مقدار اصول و قوانین کلی در نهج البلاغه به اضافه ۴۸۰ کلمات قصار که کلیات مربوط به انسان و جهان و خدا و رابطه آنها با یکدیگر می باشند، در حدود ۸۰۰ اصل و قانون است.

مبانی توصیف (تعریف) در نهج البلاغه

در سخنان امیر المؤمنین (ع) در نهج البلاغه، چهار نوع توصیف دیده می شود:

الف) توصیف منطقی. ب) توصیف به وسیله معلول یا نتیجه. ج) توصیف تنبیهی و توجیهی برای شناخت حقایق. د) توصیف ارزشی.

الف) توصیف منطقی: منظور از توصیف منطقی، تعریف به اصطلاح منطقی رسمی نیست که عبارت از حدّ تام و حدّ ناقص و رسم تام و رسم ناقص باشد؛ بلکه مقصود تذکر به واحدهای روشن و آشنا با ذهن است، برای درک واحدهای مجهول و تاریک. نمونه‌ای از این توصیف به قرار زیر است:

۱) توصیف قلب

از رگهای انسانی قطعه‌گوشی آویزان است که شگفت‌انگیزترین عضوی است که در کالبد اوست. این قطعه گوشت، قلب است. برای این قلب موادی از حکمت و اضدادی مخالف آن وجود دارد: اگر امید (افراطی) بر آن روی آورد، طمع ذلیلش می‌کند و اگر طمع او را به هیجان آورد،... (لقد علق بنیاط هذا الانسان بضعة هی اعجب مافیة: «و ذلك القلب. و ذلك ان له مواد من الحکمة و اضداداً من خلافها فإن سنج له الرجاء اذله الطمع و ان هاج به الطمع...»)

درست است که این مختصات را که امیرالمؤمنین (ع) درباره قلب فرموده است، جنس و فصل به معنای اصطلاح منطقی نیست، ولی برای شناخت آن عامل درونی که قلب نامیده شده است، روشن‌گر و توضیح‌دهنده می‌باشد.

۲) در خطبه اول با چنین توصیفی روبرو هستیم:

۱- اول دین، معرفت خداست (اول الدین معرفته). در این توصیف مقصود از اول، آغاز زمانی نیست؛ بلکه مقصود، پایه و اساس زندگی

دینی است که البته به‌طور طبیعی آغاز زمانی را نیز شامل می‌شود. ۲- و کمال و معرفت او، تصدیقش (و کمال معرفته التصدیق به). معرفت خداوندی، بدون تصدیق به وجودش به مرحله کمال نمی‌رسد. بنابراین تصدیق به وجود خداوندی، توضیح‌دهنده کمال معرفت او است. ۳- و کمال تصدیق او، توحیدش (و کمال التصدیق به توحیده). ۴- و کمال توحید او اخلاص به مقام کبریایی‌اش (و کمال توحیده الاخلاص له) ۵- و کمال اخلاص به او، نفی صفات ترکیب‌کننده ذاتش (و کمال الاخلاص له فی الصفات عنه).

۳) چگونه توصیف کنیم این دنیا را که آغازش مشقت و پایانش فناست؛ در حلالش حساب و در حرامش کیفر است. کسی که در آن احساس بی‌نیازی کند، شورش و آشوب برپا کند؛ و کسی که دچار فقر و فلاکت شود، در اندوه غوطه‌ور می‌گردد، هرکس که دنبالش بدود، از او فوت می‌شود و... (ما اصف من دار اولها عناء و آخرها فناء، فی حلالها حساب و فی حرامها عقاب. من استغنی فیها فتن و من افتقر فیها حزن و من ساعاها فاتته و...).

۴) زهد، عبارت است از کوتاه کردن آرزوها و شکر در موقع وصول به نعمت و اجتناب و خویشتنداری از محرمات. (الزهد اقصی قصر الأمل و الشکر عند التعم و التودع عند المحارم). این توصیف را می‌توان با تعریف منطقی نیز تعبیر نمود.

۵) انسان مسلمان کسی است که مردم

مسلمان از زبان و دست او سالم و در امان باشند، مگر به وسیلهٔ اجرای حق. و آزار مسلم حرام است مگر آنکه به علتی واجب شود. (فالمسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده آلاً بالحقّ و لا یجمل اذی المسلم الا بما یجب). در این توصیف یکی از اساسی‌ترین مختصات اسلام مطرح شده و شخص مسلمان به وسیلهٔ آن توصیف شده است.

ب- توصیف به وسیلهٔ معلول یا نتیجه: این نوع از توصیف، عبارت است از بیان معلول یا نتیجهٔ یک واقعیت که بعد بسیار بااهمیت آن واقعیت را متذکر می‌شود، اگر چه هویت آن را توصیف نمی‌کند. این قسم از توصیف در نهج البلاغه فراوان است. از آن جمله:

(۱) از منفورترین مردم در نزد خدا کسی است که او را به خود وا گذاشته است. این شخص منفور، از راه راست منحرف و حرکت‌کننده‌ای بی‌راهنما است. اگر برای کاشتن محصول دنیوی دعوت شود، اجابت می‌کند و اگر برای کاشتن به منظور محصول آخرت دعوت شود، بی‌حال و افسرده می‌شود! گویی عملی که برای دنیا انجام می‌دهد، واجب و آنچه که درباره‌اش سستی می‌ورزد، از او ساقط است! (و ان من ابغض الرجال الی الله تعالی لعبداً و کله الله الی نفسه، جائراً عن قصد السبیل، سائراً بغير دلیل، ان دعی الی حرث الدنیا عمل و ان دعی الی حرث الآخرة کسل! کأنّ ما عمل واجب علیه و کأنّ ماونی فیه ساقط عنه).

با نظر به ماهیت انسان منفور باید گفت: این

انسان کسی است که پلیدیها و انحرافات در سطوح روانی او جایگیر شده است و اوصاف مزبور، معلولها و نتایج آن پلیدیها و انحرافات است که از او بروز می‌کند.

(۲) تقوای خداوندی، دوای بیماریهای قلب شماسست و بینایی کوری دلها و شفابخش مرضهای جسمانی شما و اصلاح‌کنندهٔ فساد و پاک‌کنندهٔ کثافت‌های روانی و... (فان تقوی الله دواء داء قلوبکم و بصر عمی افئدتکم و شفاء مرض اجسادکم و صلاح فساد صدورکم و طهور دنس انفسکم و...).

می‌دانیم که هویت تقوا عبارت است از حفظ شخصیت از آلودگیها و قرار دادن آن در مسیر رشد و تحصیل ارزشهای والای انسانی. بنابراین امور مزبور، معلول یا نتیجه و فواید این صفت اساسی انسانیت می‌باشد.

(۳) هیچ بی‌نیازی مانند عقل نیست، و هیچ فقری مانند نادانی نیست و هیچ میراثی مانند ادب نیست و هیچ پشتیبانی مانند مشورت نمی‌باشد. (لاغنی کالعقل و لا فقر کالجهد و لا میراث کالأدب و لا ظهیر کالمشاوره).

تعریف هویت عقل، عبارت است از اندیشهٔ منتج با استفاده از قوانین؛ و مسلم است که معلول یا نتیجهٔ چنین اندیشه‌ای، بی‌نیازی از وابستگی به دیگران است. هویت جهل عبارت است از خالی بودن ذهن از انعکاس واقعیات و دریافت حقایق. نتیجه و معلول این خلأ ذهنی، احتیاج و وابستگی به دیگران است....

(۴) یکی از روشن‌ترین بیانات

امیرالمؤمنین (ع) در توصیف با معلول و نتیجه، جملاتی است که در تطبیق رفتار با حق فرموده است: «ای مردم، اگر شما از یاری و دفاع از حق امتناع نورزید و سستی نکنید و در محو ساختن و اهانت به باطل مسامحه ننمایید، کسانی که از نظر انسانیت از شما پایین ترند، نمی توانند در موجودیت شما شک نمایند و با قدرت طلبی و سلطه گری بر شما اعتلاء بجویند. ولی شما مانند قوم بنی اسرائیل به گمراهی در بیابانها افتادید و قسم به حیاتم، این گمراهی پس از من برای شما چند برابر خواهد گشت؛ زیرا حق را به پشت سر خود انداختید و از آنکه به شما نزدیک بود، خود را گسیخته و به آن که از شما دور بود، پیوستید. (ایها الناس لو لم تتخاذلوا عن نصر الحق و لم تهتوا عن توهين الباطل، لم يطمع فيكم من ليس مثلکم و لم یقو من قوی علیکم و لکنکم تهتم متاه بنی اسرائیل، و لعمری لیضعفن لکم التیه من بعدی أضعافاً بما خلفتم الحق وراء ظهورکم و قطعتم الأذنی و وصلتم الآ بعد).

معلول و نتیجه اعراض از حق: ۱- ناتوانی بیگانگان از تعدی بر کسی که از حق حمایت و دفاع می نماید. ۲- ناتوانی بیگانگان از سلطه و زورگویی به مدافعين حق. ۳- گم گشتگی در رویدادهای زندگی. ۴- گسیخته شدن و دوری از واقعیات و کسانی که ارتباط و پیوند با آنها ضروری است و پیوستن به آنچه که دوری و گسیختن از آن حتمی است.

ج - توصیف تنبیهی و توجیهی برای شناخت حقیقت: این نوع توصیف هم در

نهج البلاغه فراوان است. امتیاز این نوع توصیف در این است که مخاطبی را که تا حدودی با واقعیت آشناست، به درک عظمت هویت آن واقعیت که منظور است، تحریک می کند که خود مخاطب با به جریان انداختن عقل و وجدان خود، واقعیت و مختصات آن را دریابد. به عنوان نمونه:

(۱) حق در موقع توصیف، وسیع ترین اشیاء و در عمل عینی، تنگ ترین اشیاء می باشد. حق هرگز به سود کسی به جریان نمی افتد، مگر اینکه روزی هم به ضرر او جریان پیدا می کند؛ و حق هرگز به ضرر کسی تمام نمی شود، مگر اینکه روزی دیگر به سود او تمام خواهد گشت. (فالحق اوسع الاشياء في التواصف و اضيقها في التناصف، لا یجری لاحد الا جری علیه و لا یجری علیه الا جری له).

در این توصیف، هویت خود حق مطرح نیست؛ بلکه دو مختص آن را می بینیم که برای آگاه ساختن مردم و توجیه آنان به سوی شناخت حقیقت، تذکر داده شده است. یکی از آن دو مختص عبارت است از اینکه همگان در توصیف حق و بیان مزایای آن، به طور عموم داد سخن می دهند؛ ولی حق در هنگام عمل عینی و تطبیق رفتار با آن، بدین جهت که خویشاوندی با تمایلات و خواسته های شخصی و خودخواهیها ندارد، و بدان جهت که تحقق بخشیدن به آن احتیاج دارد به جدیت و تلاش و حذف هر چیزی که مربوط به هویت حق نمی باشد، لذا محدودترین و حساس ترین اشیاء است که

تحریک به پیمودن مسیر کمالات در نهج البلاغه

شماره ۱۳/۱۴ ۱۳۳

شسوخى بردار و مستحتمل مسامحه نمى‌باشد. مختصّ دوم عبارت است از بالاتر بردن حق از تمایلات و خواسته‌های شخصی افراد و جوامع. حق كاری با مى‌خواهم انسانها ندارد، بلکه با بایستگی‌ها و شایستگیهای انسان دارد، چه انسان بخواهد و چه نخواهد. به همین جهت است که حق در آن هنگام که مطابق خواسته یک انسان بوده، او را خوشحال مى‌سازد؛ باید متوجه باشد که حق برای خوشحال ساختن او به سراغش نیامده است، بلکه با موقعیتی که دارد، با حق منطبق است و طرف مخالف او باطل است. و بالعکس، در آن هنگام که حق خلاف خواسته انسان به جریان می‌افتد، نه از آن جهت است که خصومتی با او دارد و مى‌خواهد او را ناراحت کند؛ بلکه بدان جهت است که شخص مفروض موقعیتی برخلاف حق به خود گرفته است.

۲) برای دادرسی میان مردم، کسی را انتخاب کن که: ۱- آن را بهترین مردم جامعه در نظر خود مى‌دانی. ۲- امور و رویدادها او را در تنگنا نیندازد. ۳- از رفتار و گفتار متخاصمین یا خصماء که برای احقاق حق به قضاوت او رجوع کرده‌اند، به لجاجت نیفتد. ۴- اگر در لغزش افتاد فوراً خود را از لغزش بازدارد و ادامه ندهد. ۵- هنگامی که حق را تشخیص داد، زبانش از بیان حق ناتوان نباشد. ۶- هرگز نفس خود را به طمع وادار نکند. ۷- در تشخیص حق و احقاق آن، به فهم سطحی که او را از فهم دور و عمیق محروم مى‌سازد، کفایت نکند. ۸- در موارد ابهام و تشابه، محتاط‌ترین شخص باشد. ۹- مقیدترین

اشخاص در بررسی دلایل باشد. ۱۰- و شکیباترین مردم برای مراجعه به خصم. ۱۱- و بردبارترین مردم برای کشف واقعیات. ۱۲- و قاطع‌ترین مردم پس از وضوح حکم. ۱۳- تعریف و تمجید و مدّاحی، او را به کبر و نخوت دچار نسازد. ۱۴- با فریبکاریها میل به این سو و آن سو ننماید. (ثمّ اختر للحکم بین الناس افضل رعیتک فی نفسک ممن لاتضیق به الامور فلا تمحکه الخصوم و لا یتادی فی الزلّة و لا یحضر من القبیء الی الحقّ اذا عرفه و لا تشرف نفسه علی طمع و لا یکنفی بأدنی فهم دون أقصاه و اوقفهم فی الشّمهات و آخذهم بالحجج و اقلّهم تبرّماً ما بمرّاجعة الخصم و أصبرهم علی تکشف الامور و اصرمهم عند اتّضاح الحکم ممن لایزدهیه اطراء و لایستمیله اغراء).

این مختصّات چهارگانه، اگر چه به طور مستقیم معلول یک روح قضایی کامل و نتیجه فعالیت راستین ذهن یک قاضی عادل و آگاه است، ولی این توصیف ضمناً می‌تواند مقامات ذی‌صلاحیت و عموم مردم را با حقیقت یک قاضی شایسته آشنا بسازد.

د- توصیف ارزشی: عبارت است از توضیح و تفسیر امتیازات ارزشی یک واقعیت که می‌تواند راه را برای شناخت هویت آن واقعیت هموار کند. این‌گونه توصیف مخصوصاً از آن جهت که مردم با مفاهیم ارزشی آشنایی بیشتر از جنس و فصل و دیگر اجزاء تشکیل دهنده واقعیتها دارند، مفید بوده و گاهی تا حدّ ضرورت می‌رسد. این نوع توصیف نیز در

نهج البلاغه به طور فراوان دیده می‌شود؛ از آن جمله:

(۱) توصیف ارزشی درباره قرآن: ۱- آن کتاب خیرخواه و نصیحت‌کننده است که هرگز پرده پوشی نمی‌کند. ۲- آن هدایت‌کننده است که هرگز گمراه نمی‌سازد. ۳- آن داستانتانگوست که هرگز دروغ نمی‌گوید. ۴- هیچ‌کس با این کتاب همنشینی نکرد، مگر اینکه موقع برخاستن، یا چیزی بر او افزوده شد، یا چیزی از او ناقص گشت: افزایش در هدایت، نقصان از نایبایی. ۵- برای هیچ‌کس پس از آشنایی با قرآن احتیاج و بینوایی وجود ندارد و برای هیچ‌کس پیش از درک قرآن بی‌نیازی تصور نمی‌شود... (واعلموا انّ هذا القرآن هو التّاصح الّذی لا یغش و الّهادی الّذی لا یضل، و المحدث الّذی لا یکذب، و ما جالس هذا القرآن احد الا قام عنه بزیادة او نقصان: زیادة فی هدی او نقصان من عمی و اعلموا انه لیس علی احد بعد القرآن من فاقه و لا لاحد قبل القرآن من غنی...).

توصیفات فوق، بیان‌کننده هویت محتویات قرآن که اصول و عقاید و احکام و داستانها و اخلاقیات و تبشیر و تهدید است، نمی‌باشد؛ بلکه بازگوکننده ارزشهایی است که مورد عشق و علاقه انسانها می‌باشد.

(۲) توصیف ارزشی درباره نماز: ۱- آرامش خاص در عضلات. ۲- خشوع و فروتنی در چشمان. ۳- پست کردن و مهار نمودن نفس طغیانگر. ۴- آرامش و فرو نشانیدن هیجانان غیرمنطقی دلها. ۵- منتفی ساختن کبر و نخوت،

فکر

مرکز تحقیقات

تحریک به پیمودن
مسیر کمالات
در نهج البلاغه

شماره ۱۲ و ۱۳ ۱۳۵

تواضع و فروتنی با مالیدن صورت به خاک. نهادن اعضای شریف بر زمین برای احساس کوچکی در برابر خداوند بزرگ. (تسکیناً لا طرافهم و تخشيعاً لا بصارهم و تذليلاً لنفوسهم و تخفيفاً لقلوبهم و اذهاباً للخيلاء عنهم، و لما في ذلك من تعفير عتاق الوجوه بالتراب تواضعاً و التصاق كرائم الجوارح بالارض تصاغراً).

۳) توصیف ارزشی علم: ۱- وسیله‌ای است که حیات آدمی با آن محاسبه می‌شود و زندگی با آن توجیه می‌گردد. ۲- به وسیله علم است که انسان در زندگی خود اطاعت از خداوندی را به جای می‌آورد. ۳- نتیجه نیکو پس از وفاتش به وجود می‌آورد. ۴- علم، حاکم و مال، محکوم علیه است. ۵- مال اندوزان هلاک شده‌اند، در حالی که زنده‌اند و صاحبان علم برای همیشه زنده‌اند. ۶- اجسام عینی آنان ناپدید، ولی صورتهای آنان در دلها موجود است. (یا کمیل، معرفة العلم دين يدان به و به یکسب الانسان الطاعة في حياته و جميل الأحدثه بعد وفاته و العلم حاکم و المال محکوم علیه. یا کمیل هلک خزان الاموال و هم احياء و العلماء باقون مابق الذهر: اعيانهم مفقودة و امثالهم في القلوب موجودة).

۴) توصیف ارزشی انسانهای رشد یافته: ۱- خداوند با اندیشه‌های آنان مناجات دوستانه دارد. ۲- با عقول آنان گفت‌وگو می‌کند. ۳- همواره و به‌طور مستمر نور بیداری در چشمان و گوشها و دل‌های آنان پرتوافکن است. ۴- مردم را

به ایام الله روزهای الهی تذکر می‌دهند و آنان را از مقام شامخ خداوندی بر حذر و به محاسبه وامی‌دارند. ۵- آنان به منزله راهنمایان در بیابانهای زندگی انسانها هستند.

توصیه به عدل و دادگری

ما در سرتاسر نهج البلاغه با این حقیقت صریح روبه‌رو هستیم که می‌گوید: اینکه من زمامداری را پذیرفته‌ام، هدفی جز احقاق حق مردم و جلوگیری از ستم ستمکاران ندارم.

اما والأذى فلق الحبة و برأ التمسمة لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر، و ما اخذ الله على العلماء ان لا يقاروا على كظرة ظالم و لا سغب مظلوم لألقیت حبلها على غاربها و لسقیت آخرها بكأس اولها و لالقیتم دنیاكم هذه ازهد عندي من عطفة عز.

سوکند به آن خدایی که دانه را شکافت و نفوس انسانها را آفرید، اگر عده‌ای برای یاری به من حاضر نمی‌شدند و با وجود یاور، حجت برای من تمام نمی‌شد و اگر چنین نبود که خداوند دانایان را مسئول و متعهد قرار داده است که پرخوری ستمکار و گرسنگی مظلوم را نپذیرند، افسار این خلافت را به گردنش می‌انداختم و با همان بی‌اعتنایی آن را به پایان می‌رساندم که آغازش را نپذیرفته بودم. آنگاه می‌دیدید که زر و زیور و مزیای فریبنده این دنیای شما در نزد من محقرتر و ناچیزتر از فضولات بینی یک بز است.

دستور امیرالمؤمنین (ع) برای مالک درباره

گروه بینوایان فوق‌العاده جالب است. از آن جمله: هنگامی که سخن از این گروه به میان می‌آورد، دو بار اسم ذات خداوندی را متذکر می‌شود: الله الله. در هیچ سخنی تأکیدی بالاتراز این تذکر قابل تصور نیست. یعنی ای مالک، خدا را در نظر بگیر، خدا را در نظر بگیر، یا خدا را در این محاسبه جدی حیات به یاد بیاور:

اللّٰهُ اللّٰهُ فِي الطَّبَقَةِ السُّفْلَىٰ مِنَ الَّذِينَ لَاحِيَلَةُ لَهُمْ مِنَ الْمَسَاكِينِ وَالْمُحْتَاجِينَ وَ اَهْلِ الْبُؤْسِ وَ الزَّمَنِ...

خدا را در محاسبه جدی حیات زمامداری بیاد بیاور، درباره طبقه پایین، بینوایانی که چاره‌ای ندارند و نیازمند و غوطه‌ور در مشقتها و ناگواریهایی که آنان را از حرکت باز داشته است...

در جمله دیگر از همین فرمان، درباره همین مردم که متن جامعه را تشکیل می‌دهند، چنین دستور می‌دهد:

وَلِيَكُنْ أَحِبَّ الْأُمُورِ الْيَكِ أَوْسَطُهَا فِي الْحَقِّ وَ اعْمَهَا فِي الْعَدْلِ وَ اجْمَعَهَا لِرِضَى الرَّعِيَةِ، فَانْ سَخَطَ الْعَامَةِ يَجْحَفُ بِرِضَى الْخَاصَّةِ وَ انْ سَخَطَ الْخَاصَّةِ، يَغْتَفِرُ مَعَ رِضَى الْعَامَةِ.

مالک! محبوب‌ترین امور برای تو، معتدل‌ترین آنها در رسیدن به حق و فراگیرترین آنها در دادگری و جامع‌ترین آنها به رضای این مردم باشد که متن جامعه را تشکیل می‌دهند؛ زیرا خشم و غضب این مردم، رضا و خشنودی خواص را از بین می‌برد؛ ولی خشم و غضب خواص با خشنودی این مردم بخشوده

می‌شود.

مبانی استدلال در نهج البلاغه

منظور از استدلال، ارائه واقعیات و توجیه انسانها به سوی آنهاست؛ خواه قابل بیان با اشکال قیاسی و استقرائی و تمثیلی بوده باشد و خواه از ارجاع به دریافتهای شخصی حاصل شود. توجهات یا استدلالهای هفتگانه عبارتند از:

- ۱- استدلال ریاضی - عینی ۲- استدلال استقرائی ۳- استدلال قیاسی ۴- استدلال تمثیلی ۵- استدلال حکمی ۶- استدلال با دریافتهای شخصی ۷- استدلال شهودی.

۱) استدلال ریاضی - عینی: خداوند متعال در قرآن مجید پیامبر اکرم (ص) را به سه نوع بسیار اساسی از راهنمایی به واقعیات معنی‌دار دستور فرموده است: حکمت و موعظه حسنه و مجادله با بهترین طرق. این راهنماییها در نهج البلاغه هم کاملاً مشهود است. و نیز قرآن مجید سه نوع استدلال را به کار برده است: ۱- آفاقی. ۲- انفسی. ۳- آفاقی - انفسی. که عبارت است از دریافت نظم والای هستی با نمودی نگارین و شفاف که معنای پشت پرده خود را نشان می‌دهد.

امیرالمؤمنین (ع) در نهج البلاغه از این نوع استدلالات به‌طور فراوان دارد:

حَدِّ الْأَشْيَاءِ عِنْدَ خَلْقِهَا أَبَانَةٌ لَهَا مِنْ شِبْهَائِهَا. خُداوند سبحان همهٔ اشیاء را در موقع آفریدن آنها متعین و مشخص ساخته است تا از امثال یکدیگر تفکیک شوند.

ولا يعزّب عنه عدد قطر الماء ولا نجوم السماء ولا سوا في الریح في الهواء ولا ديبب النمل على الصفا ولا مقيل الذرّ في الليلة الظلماء، يعلم مساقط الاوراق و خفي طرف الاحداق.

دور از او نیست عدد قطره‌های آب و ستارگان آسمان و بادهایی که اشیاء را به این سو و آن سو می‌برد و حرکت مورچه بر روی سنگ صاف و جایگاه آسایش مورچگان در شب تاریک؛ او می‌داند جایگاه سقوط برگها را و حرکت مخفی چشم را.

و در خطبة ۹۱، معروف به خطبة الاشباح، واقعیتی از عالم هستی را در نظم دقیق و تعیینهای مستمری که دارند، بیان فرموده است. امیرالمؤمنین (ع) با این توجه و ارائه چهره ریاضی هستی، مردم را به حاکمیت نظم دقیق اشیاء با تجدّد تعیینهایی که هر لحظه در نتیجه حرکت و تحوّل مستمر بر موجودات عارض می‌گردد، متوجّه و آگاه می‌سازد. در این نگرش ریاضی که ذهن در قلّه مرتفع تر از عالم طبیعت ایستاده و یک فعالیت تجریدی انجام می‌دهد، در احساس عظمت بسیار والا که از پشت پرده طبیعت بر طبیعت می‌تابد، فرو می‌رود که اگر بخواهد آن را با قالبهای نارسای الفاظ بیان کند، چنین زمزمه می‌کند که:

به هر جزئی ز کل کان نیست گردد
کل اندر زیر امکان نیست گردد
جهان کلّ است و در هر طرفه العین
عدم گردد و لا یبقی زمانین

دگر باره شود پیدا جهانی
به هر لحظه زمین و آسمانی
جهان چون خط و خال و چشم و ابروست
که هر چیزی به جای خویش نیکوست
اگر یک ذره را برگیری از جای

خلل یابد همه عالم سرپای
در خطبة ۹۱ (خطبة الاشباح) جملاتی را بیان فرموده است که قابل تطبیق به توجیه (راهنمایی یا استدلال) با آیات آفاقی - انفسی است:

وارانا من ملکوت قدرته، و عجائب ما
نظقت به آثار حکمته. و اعتراف الحاجة من
الخلق الی ان یقیمها بمساک قوّته، ما دلّنا
باضطرار قیام الحجّة له علی معرفته، فظهرت
البدائع الّتی احداثها آثار صنعته و اعلام
حکمه....

خداوند سبحان ملکوت قدرتش را و
شگفتیهای آنچه را که از آثار حکمتش
گویاست، به ما ارائه فرموده و نیز اعتراف احتیاج
مخلوقات به اینکه خداوند سبحان با قدرت
نگهدارنده خود، وجود آنها را برپا داشته است،
برای ما دلیل روشن است که الزاماً حجّت بر
معرفتش را بپذیریم. پس آشکار گشت
موجودات بدیعی که آثار صنعش آنها را ایجاد
نموده است....

درک ملکوت و حکمت و ابداع، بدون
فقالیت تجریدی عالی ذهن و دریافت درونی
بایستگیها و شایستگیهای نظم حاکم بر اشیاء، با
تجدّد مستمر تعینها و ارتباط آینه‌های ذهن با
همان موجودات منظم امکان‌ناپذیر است. این

است مقصود ما از توجیه یا استدلال ریاضی -
عینی.

۲) استدلال استقرائی: عبارت است از
وصول به یک نتیجه کلی از طریق تتبع و تفحص
موارد. البته هر اندازه موارد تتبع و تجربه شده
بیشتر باشد، بر اطمینان به نتیجه مطلوب افزوده
می شود. در سخنان امیرالمؤمنین (ع) این نوع
استدلال هم مشاهده می شود. از آن جمله در
خطبه ۱۲۹ می فرماید:

اضرب بطرفک حیث شئت من الناس،
فهل تبصر الّا فقیراً یکابداً فقراً، او غنیاً بدّل
نعمه الله کفراً، او....

چشمت را به هر طرف که از مجتمع
بخوای، بینداز. آیا جز این خواهی دید که یا
فقیری است که با فقر و بینوایی سخت دست به
گزربیان است، یا غنی ای است که نعمت
خداوندی را به کفر تبدیل کرده است و یا....

امیرالمؤمنین (ع) در مواردی از سخنان
خود، دستور به گرفتن اعتبار از اقوام و ملل
گذشته فرموده است. قطعی است که آن حضرت
نفرموده است که آنان به اطلاع چند مورد
محدود از سرگذشت مردم که موجب یک
آگاهی ناقص می باشد، قناعت بورزند؛ بلکه باید
به قدری در سرگذشت انسانها به تحقیق و
بررسی پردازند که قواعد و اصول «حیات
معقول» انسانی را بیاموزند و از آنها استفاده کنند.
از آن جمله می فرماید:

فاعتبروا بما اصاب الایم المستکبرین من
قبلکم من بأس الله و صولاته و وقائعه و

تحریک به پیمودن
مسیر کمالات
در نهج البلاغه

شماره ۱۴ و ۱۳۹



مثلاته...

پس عبرت بگیرید با اطلاع به آنچه که بر امتهای مستکبر پیش از شما اصابت نموده است از غضب خداوندی و سطوت و انتقامها و تباهیهایی که او بر آن امم وارد ساخته است. (خطبه ۱۹۲)

و در وصیت به فرزند عزیزش امام حسن مجتبی (ع):

واعرض علیه اخبار الماضین و ذکره بما اصاب من کان قبلک من الاولین...

فرزندم، اخبار گذشتگان را بر نفست عرضه کن و متذکر باش به نفس خود نتایج کردارهایی را که به پیش از تو از گذشتگان وارد شده است... (نامه‌ها و وصایا، شماره ۳۱)

باز در همین وصیت می‌فرماید:

اِنَّی و ان لم اکن عمّرت عمر من کان قبلی، بلوم فقد نظرت فی اعمالهم و فکرت فی اخبارهم و سرت فی آثارهم، حتی عدت کأحدهم، بل کأنی بما انتهی الی من امورهم قد عمّرت مع اوّهم الی آخرهم، ففرفت صفو ذلک من کدره و نفعه من ضرره.

من اگرچه عمر مردمی را که پیش از من از این دنیا گذشته‌اند، ننمودهام، ولی در اعمال آنان نگریده‌ام و در اخبارشان اندیشیده و در آثارشان سیر کرده‌ام، تا اینکه مانند هر یکی از آنها گشته‌ام (آنچه را که هریک از آنان انجام داده‌اند، دیده‌ام)؛ بلکه گویی به جهت وصول کامل سرگذشتشان به من، از افراد اولیه گرفته تا آخرین افرادشان، با آنان زندگی کرده‌ام و

در نتیجه، صافی زندگی آنان را از تیره و نفعش را از ضررش باز شناخته‌ام....

در این جملات امیرالمؤمنین (ع) به استدلال استقرائی پرداخته و مردم را با تکیه به آگاهی و اطلاعی که درباره مردم اقوام و ملل به دست آورده‌اند، توجیه فرموده‌اند.

۳) استدلال قیاسی: این‌گونه استدلال که از تطبیق قضایای کلیه ثابت شده بر موارد به وجود می‌آید، در سخنان امیرالمؤمنین (ع) به وفور دیده می‌شود. در خطبه اول از نهج البلاغه قضایای زیر با استدلال قیاسی مطرح شده است: فمن وصف الله سبحانه فقد قرنه. و من قرنه فقد ثناه. و من ثناه فقد جزأه. و من جزأه فقد جهله. و من جهله فقد اشار الیه. و من اشار الیه فقد حدّه. و من حدّه فقد عدّه....

ترجمه این جملات مبارک را در اشکال قیاسی آنها مطرح می‌نماییم: اولاً برای سهولت بیان قضایای شرطیه را (که مرکب است از مقدم و تالی) به قضایای حملیه (که مرکب است از موضوع و محمول) تبدیل می‌کنیم: ۱- توصیف خداوندی، مستلزم مقارن ساختن صفت به ذات خداوندی است و مقارن ساختن صفت به ذات خداوندی، مستلزم دو قرار دادن اوست. پس توصیف خداوندی، مستلزم دو قرار دادن اوست. ۲- توصیف خداوندی، مستلزم دو قرار دادن اوست و دو قرار دادن او، مستلزم تجزیه او است. پس توصیف خداوندی، مستلزم تجزیه اوست. ۳- توصیف خداوندی، مستلزم تجزیه اوست و تجزیه او ناشی از جهل است. پس

توصیف خداوندی، ناشی از جهل است. ۴- توصیف خداوندی، ناشی از جهل است و جهل به او، مستلزم اشاره به اوست. پس توصیف خداوندی، مستلزم اشاره به اوست. ۵- توصیف خداوندی، مستلزم اشاره به اوست و اشاره به او مستلزم محدود ساختن اوست. پس توصیف خداوندی مستلزم محدود ساختن اوست. ۶- توصیف خداوندی، مستلزم محدود ساختن اوست و محدود ساختن او مستلزم شمارش اوست. پس توصیف خداوندی مستلزم شمارش اوست. پس از این مقدمات و نتایج که در شکل



اول از استدلال قیاسی بیان شده است، نتیجه نهایی این است که توصیف خداوندی مستلزم به شمارش در آوردن اوست؛ در صورتی که به شمارش در آوردن او (یعنی محدود و قرار دادن او برای انتزاع عدد) محال است. این نکته را هم باید یادآوری کنیم که نتایج هر یک از استدلالهای قیاسی فوق را می توان منفرداً نتیجه تلقی کرده و به آن اعتقاد نمود. همچنین می توان همه مقدمات و نتایج فوق را به ترتیبی که تنظیم کردیم، منظور نموده و از مجموع آنها نتیجه نهایی را به دست آورد.

۴) استدلال تمثیلی: عبارت است از استخراج جامع مشترک موضوعی که حکمی برای آن ثابت شده و تعمیم آن بر همه موارد و مصادیق آن موضوع یا بر همه مواردی که علت می تواند شامل آن بوده باشد. مانند ممنوعیت آشامیدن آبجو به علت سکر (مستی)، که علت ممنوعیت آشامیدن انواع شراب مسکر است. این گونه استدلال هم در سخنان امیرالمؤمنین (ع) فراوان است. از آن جمله:

ولو ضربت فی مذاهب فکرک لتبلغ غایاته
ما دلتک الدلالة الآ علی ان فاطر النخله لدقیق
تفصیل کل شیء و غامض اختلاف کل حی. و ما
الجلیل و اللطیف، و الثقیل و الخفیف و القوی و
الضعیف فی خلقه الاسواء.

و اگر در روشهای فکری خود چنان به فعالیت پردازشی که به نهایت تفکرات درباره شناخت موجودات برسی، دلیل تو را دالت نخواهد کرد مگر به اینکه آفریننده مورچه همان آفریننده درخت خرماست؛ زیرا دقت تفصیل در هر موجود و عمق هویت در اختلاف هر زنده ای برای تو اثبات خواهد گشت. و نیست بزرگ و لطیف و سنگین و سبک و قوی و ضعیف در آفرینش او مگر مساوی.

۵) استدلال حکمی: مقصود راهنماییها و توجیهات عالیها ای است که مبتنی بر مقدمات (قضایای حکیمانه) است. این نوع استدلال در نهج البلاغه بسیار فراوان است. می توان گفت اغلب آن قضایایی که امیرالمؤمنین (ع) در سخنان مبارکشان برای اثبات معنی دار بودن کمال

هستی و تحریک مردم برای درک آن و اصول اخلاقی و تحریک برای عمل به آنها می فرماید، از این نوع استدلال است. از آن جمله:

ولو فكروا في عظيم القدرة و جسيم النعمة لرجعوا الى الطريق و خافوا عذاب الحريق، ولكن القلوب عليلة و البصائر مذخولة.

اگر در قدرت عظیم الهی و بزرگی نعمتی (که در جهان هستی نمایان است) بنگرند، به راه راست برمی گردند و از عذاب آتش می ترسند. ولی دلها بیمار و بیناییها مختل شده است. (خطبه ۱۸۵)

سید رضی از امیرالمؤمنین (ع) در حدود ۴۸۰ جمله حکیمانه نقل کرده است. اگر کسی با دقت کامل در این جملات بیندیشد، خواهد دید آنها بر دو قسم عمده تقسیم می گردند:

قسمتی از آنها بدیهی و نیاز به اثبات و تحلیل و ترکیب ندارند، مانند:

قيمة كل مرء ما يحسنه.
ارزش هر مردی بستگی دارد به آنچه که او رانیکوگرداند. (حکمت شماره ۸۱)
الاعجاب يمنع الازدياد.

خودپسندی، از افزایش رشد مانع می شود. (شماره ۱۶۷)

لاترى الجاهل الا مفرطاً او مفرطاً.
نخواهی دید جاهل را مگر افراط گر یا تفریط کننده. (شماره ۷۰)

و قسم دیگر، جملات حکیمانه ای است که یا صراحتاً مورد استدلال حکیمانه قرار گرفته است، مانند پاسخی که درباره ترجیح عدل و

احسان به یکدیگر فرمودند:

العدل يضع الامور مواضعها، والجود يخرجها من جهتها، والعدل سائس عام، والجود عارض خاص، فالعدل اشرفها و افضلها.

عدالت، همه امور را در موضع بایسته خود قرار می دهد؛ و بخشش و احسان، آن امور را از جهت خود خارج می سازد. عدالت، مدیریت عمومی دارد و احسان، حالت عارضی مخصوص است. پس عدالت، شریف ترین و برترین آن دو است. (شماره ۴۳۷)

من نصب نفسه للناس اماماً فليبدأ بتعليم نفسه قبل تعليم غيره وليكن تأديبه بسيرة قبل تأديبه بلسانه، و معلّم نفسها و مؤدّبها احقّ بالاجلال من معلّم الناس و مؤدّبهم.

هرکس که خود را برای مردم پیشوا قرار بدهد، باید پیش از تعلیم دیگران، نخست به تعلیم خویشتن پردازد؛ و باید تأدیب با کردار، پیش از تأدیب با زبانش باشد؛ و انسانی که به تعلیم و تأدیب خویشتن پردازد، به تعظیم شدن شایسته تر از معلّم و مربّی دیگر انسانهاست. (شماره ۷۳)

۶) استدلال بسا دریافتهای انسانهای کمال یافته: امیرالمؤمنین (ع) می فرماید:

وانى لعالم بما يصلحكم و يقيم اودكم و لكنى لا ارى اصلاحكم بافساد نفسى.

و من به یقین می دانم آنچه را که شما را اصلاح می کند و انحرافتان را راست می سازد؛ ولی من شایسته نمی بینم اصلاح شما را که به افساد نفس خودم تمام خواهد گشت. (خطبه)

این یک دریافت عمیق درباره شخصیت است که ایجاب می‌کند خود را به رضای مردمی که فقط تابع هوا و هوس اند و سود و لذت مادی می‌خواهند، نبازد. به عبارت دیگر، شخصیت انسانی به قدری با عظمت است که نباید برای جلب رضای مردمی که فقط تابع هوس اند و آرزوی جز سود و لذت مادی را به رسمیت نمی‌شناسند، آن را فاسد و مختل ساخت.

این یک قانون کلی است که شخصیت‌های کمال یافته نمی‌توانند همه آن دریافت‌های شخصی عمیق خود را برای مردم معمولی بازگو کنند؛ زیرا واقعاً مردم معمولی از درک آنها عاجزند. اینکه مولوی می‌گوید:

بر لیش قفل است و در دل رازها

لب خموش و دل پر از آوازه‌ها

عارفان که جام حق نوشیده‌اند

رازها دانسته و پوشیده‌اند

هر که را اسرار حق آموختند

مهر کردند و دهانش دوختند

مطلبی است قطعی و چنان‌که در عبارات زیر

از میخائیل نعیمه - نویسنده مشهور مسیحی - هم

خواهیم دید، امیرالمؤمنین (ع) اندکی از آنچه را

که دریافته، ابراز فرموده است. با این حال همان

اندک را اگر بشریت واقعاً درمی‌یافت و به آن

عمل می‌کرد، مسیر تاریخ طبیعی خود را عوض

می‌کرد و وارد مسیر تاریخ انسانی می‌گشت.

عبارات میخائیل نعیمه به قرار زیر است:

فألذی فکّره و تأمله و قاله و عمله ذلک

العلاق العربی بینه و بین نفسه و ربّه مما لم تسمعه أذن و لم تبصره عین. و هو اکثر بكثير مما عمله بیده او اذاعه بلسانه و قلمه....

آنچه که علی بن ابی طالب (ع) مابین خود و شخصیت خویشتن و مابین خود و پروردگارش اندیشیده و تأمل نموده و گفته و عمل کرده است، خیلی بیش از آن است که با دستش انجام داده یا آن را با زبان و قلمش اشاعه فرموده است. یک نکته بسیار مهم دیگر که در سخنان

امیرالمؤمنین (ع) به چشم می‌خورد، این است که آن بزرگوار اغلب به بیان مطلب اکتفاء نموده و برای اثبات آن دلیلی نمی‌آوردند؛ گویی آن حضرت واقعتی ملموس را توصیف می‌فرمایند؛ فقط کاری که برای دریافت چنان واقعتی باید صورت بگیرد، خم شدن به روی وجدان و فطرت یا دل خویشتن است برای دیدن و پذیرش واقعتی که در خود دارد.

(۷) استدلال شهودی: در توضیح دریافت‌های انسان‌های کمال یافته، مطالبی گفته شد که می‌تواند روشنگر استدلال و توجیه متکی به شهود نیز بوده باشد. با این حال چون این دو نوع استدلال با یکدیگر متفاوت می‌باشند، لذا می‌پردازیم به بیان مختصری در تفاوت آن دو با یکدیگر. قضایایی که در استدلال با دریافت انسان‌های کمال یافته به کار می‌رود، قابل طرح در فضای معارف عمومی بشر است. از این جهت این‌گونه دریافتها شباهتی به وحی دارد، که با اینکه انبیاء عظام با گیرندگی شخصی درونی و خصوصیات بسیار والای روحی که خداوند به آنان عنایت

فرموده است، وحی را از خداوند متعال درمی یابند، آنچه را که به آنان وحی شده است، با تبعیت از اصل:

نحن معاشر الانبياء امرنا ان نكلم الناس على قدر عقولهم.

ما گروه انبیاء مأموریم که با مردم به اندازه عقول آنان سخن بگوییم.

به مردم تبلیغ می کنند. ولی دریافت‌های

شهودی که مواد تشکیل دهنده استدلال شهودی

قرار می گیرند، دو بعد دارند: بعد یکم) این نوع

دریافت قابل طرح برای دیگر انسانهاست. بعد

دوم) دریافت‌های شهودی به طور مستقیم قابل

تعلیم و تفهیم نیستند؛ بلکه دریافت‌کنندگان

می توانند فقط مقدمات و طرق وصول به شهود

رایان نمایند و خود عمل‌کنندگان به آن مقدمات

و سالکان آن طرق هستند که با عمل و سلوک

مزبور به شهود توفیق خواهند یافت.

من تو را بردم فراز قله، هان!

بعد از این تو از درون خود بخوان

در سخنان امیرالمؤمنین (ع) دریافت‌های

شهودی که با بُعد قابل ابراز آنها طرح شده،

فراوان است. از آن جمله:

بصّر نیکم صدق النیّة.

حقیقت شما را با صدق نیتی که دارم، شهود

می نمایم. (خطبه ۴)

لم أعبد ربّاً لم أره.

نپرستیده‌ام خدایی را که ندیده‌ام. (خطبه

لاتدرکه العیون بمشاهدة العیان. ولکن

تدرکه القلوب بحقائق الایمان.

درک نمی کند خدا را چشمان ظاهری با

مشاهده عینی؛ ولی دلها او را با حقیقت ایمان

درمی یابد.

و تؤمن به من عین الغیوب.

و ایمان می آوریم به خدا، ایمان کسی که

حقایق غیبی را می بیند. (خطبه ۱۱۴)

ارشاد

اگرچه سخنان امیرالمؤمنین (ع) همه و همه برای

ارشاد مردم گفته شده است، با این حال کیفیت

ارشادی آن سخنان با توجه به اختلاف ابعاد

بایستگیها و شایستگیهای انسانی در مسیر رشد و

سلوک به سوی خدا، مختلف است. توضیح

اینکه سه طریق گذشته (بیان واقعیات با اصول و

قوانین بنیادین و استدلال یا روش توصیفی و

استدلال) در سخنان امیرالمؤمنین (ع)،

درحقیقت وسایلی برای ارشاد

انسانهاست.

در سخنان امیرالمؤمنین (ع) جز آنچه مربوط

به احکام الهی است، همه اوامر و نواهی آن

حضرت، ارشاد به واقعیات و صلاح و فساد

انسانهاست. حتی همان اوامر الهی، مانند امر به

اقامة نماز هم نوعی ارشاد به ضرورت برقرار

کردن رابطه میان بنده و خداست. بعضی از

کلمات در سخنان آن حضرت وجود دارد که

تقریباً مفهوم ارشاد را به طور مستقیم می رساند؛

مانند توصیه به تقوی که در مواردی متعدّد و با

بیاناتی متنوع آمده است.